



داستان ازدواج مریم و جواد که از نجف آغاز شد
با شهادت به پایان نرسید

عشق شهید نمی شود

۵۰۴



عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

راز پویایی مسجد حضرت رقیه (س) محله سعدآباد

اینجا کار مردم
روی زمین نمی ماند

۶



۲

اهالی آبکوه ۵، سال هاست
با مشکلات جدی در رفت و آمد روبه رو هستند
سد معبری به نام صف پمپ بنزین

۷

گزارشی از برگزاری طرح «مغز بادام»
ویژه پدربزرگ های ساکن محله فرامرز عباسی
طعم شیرین نوه دارشدن



اهالی آبکوه ۵، سال هاست با مشکلات جدی در رفت و آمد روبه‌رو هستند

سد معبری به نام صف پمپ بنزین

صدرا مشکل ترافیک مزمن خیابان آبکوه ۵ بارها از سوی ساکنان و شهروندان اعلام شده و در گزارش‌های شهرآرامش نیز سابقه‌ای طولانی دارد. اما هیچ کدام از راه حل‌های موقت از جمله نصب تابلو، جداکننده‌های پلاستیکی یا هدایت دستی خودروها توسط نیروهای پمپ بنزین نتیجه نداشته است و این معبر همچنان هر عصر و شب با قفل شدن مسیر و صف طولانی خودروهای پمپ بنزین جایگاه ۱۷۱ مواجه است.

شهروندان امید دارند پیگیری‌های جدید و مکاتبات شهرداری با شرکت ملی پخش فراورده‌های نفتی به تغییر ورودی و خروجی جایگاه و کاهش این معضل چند ساله منجر شود.



● گره قدیمی، هنوز باز نشده است

آخرین گزارش شهرآرامش در باره این معضل به ۲۷ آبان ۱۴۰۲ بازمی‌گردد که با عنوان «مسدود شدن خیابان باصف پمپ بنزین» منتشر شد؛ زمانی که امید به اجرای چند راهکار کوتاه مدت وجود داشت. نصب تابلوهای «عدم سد معبر»، استفاده از جداکننده‌های پلاستیکی برای هدایت خودروهای ورودی و حتی حضور نیروهای جایگاه در ورودی خیابان از جمله اقداماتی بود که امتحان شد. اما هیچ کدام دوام نیاورد و پس از مدتی کنار گذاشته شد.

به همین دلیل، ساکنان آبکوه ۵ همچنان با مشکلات جدی در رفت و آمد روبه‌رو هستند و عبور از این خیابان در ساعات پررفت و آمد، برای آنان به یک چالش بزرگ تبدیل شده است. بعد از پیگیری‌های تازه شورای اجتماعی محله و شهرداری منطقه یک، سازمان حمل و نقل و ترافیک شهرداری مشهد نیز وارد موضوع شد و در نهایت، نامه‌ای رسمی برای شرکت ملی پخش فراورده‌های نفتی ارسال شد تا امکان تغییر ورودی و خروجی پمپ بنزین بررسی شود.

سمیه ارشادی، از ساکنان این خیابان، تصویری روشن از وضعیت شبانه ارائه می‌دهد و می‌گوید: این خلوتی روز فریبنده است. شب‌ها اینجا عملاً قفل می‌شود و اگر کسی بخواهد وارد آبکوه ۵ شود، باید زمان زیادی در صف و ترافیک بماند. مابارها موضوع را به شورای اجتماعی محله و شهرداری گفته ایم اما هنوز نتیجه‌ای نگرفته ایم.

او توضیح می‌دهد که اجرای جداکننده‌های پلاستیکی در سال‌های قبل تا حدی امیدبخش بود اما آن هم زیاد دوام نیاورد؛ بخشی از جداکننده‌ها در طول زمان کنده شد و در ساعات اوج تردد، خودروها هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌کردند.

علی حق دوست، از کسبه قدیمی خیابان آبکوه، شرایط چندماه پیش را به خوبی به خاطر دارد و می‌گوید: در جریان جنگ دوازده روزه، به قدری میزان مراجعه مردم به پمپ‌های بنزین زیاد شد که اینجا

کاملاً قفل شده بود. خودروها صف می‌کشیدند و ترافیک تا میدان تختی و خیابان صاحب‌الزمان (عج) ادامه داشت. آبکوه یک، هم ورود ممنوع است و وقتی صف پمپ بنزین چندلاین را می‌گیرد، دیگر هیچ راه فراری وجود ندارد. این وضعیت هم کسبه را درگیر می‌کند و هم زندگی روزمره ساکنان را تحت تأثیر قرار داده است.

● امید به تغییر اساسی

میلاد گلی‌زاده، رئیس شورای اجتماعی محله سعدآباد، نیز مشکل را تأیید می‌کند و با اشاره به بازدید مشترک چندماه پیش همراه با رئیس اداره ترافیک شهرداری منطقه یک و کارشناس سازمان حمل و نقل و ترافیک مشهد از این جایگاه می‌گوید: پس از بازدید، کارشناس سازمان ترافیک طرح تغییر ورودی و خروجی جایگاه را مطرح و سازمان ترافیک نیز طی نامه‌ای از شرکت ملی پخش فراورده‌های نفتی، بررسی موضوع را درخواست کرد. اکنون منتظر پاسخ رسمی هستیم تا شاید بالاخره یک تصمیم اجرایی برای رفع این مشکل چندساله اتخاذ شود.

● تغییرات اساسی منوط به بررسی‌های ایمنی است

مهدی مجرمی، رئیس روابط عمومی شرکت ملی پخش فراورده‌های نفتی منطقه خراسان رضوی، در پاسخ به پیگیری‌های مردمی درباره وضعیت جایگاه ۱۷۱ و کاهش بار ترافیکی آن توضیح می‌دهد: با شهرداری هماهنگ شده است تا تعداد نازل‌های پمپ بنزین افزایش یابد. این کار کمکی می‌کند خودروهای بیشتری از جایگاه استفاده کنند و سریع‌تر خارج شوند. اما تغییرات اساسی تر مثل جابه‌جایی ورودی یا خروجی در هر یک از جایگاه‌های سطح شهر باید با بررسی کارشناسی و نظر دستگاه‌های ذی‌ربط انجام شود.

تعیین تکلیف چالش ۱۵ ساله شهرداری و اوقاف گره حقوقی آبکوه باز شد

پس از یازده سال بلا تکلیفی، گره حقوقی پروژه بهسازی و سامان‌دهی بافت آبکوه باز شد.

در نتیجه پیگیری‌های مستمر مدیریت شهری در جلسه‌ای با حضور نماینده اداره کل اوقاف استان، سهم این اداره در این پروژه ۲۱ درصد تعیین شد. بارفع این مانع حقوقی که یکی از چالش‌های قدیمی میان شهرداری و اوقاف بود، مسیر برای نوسازی، اجرای طرح‌های عمرانی و جذب سرمایه‌گذاری در محدوده آبکوه هموار شد. این اتفاق، امکان برنامه‌ریزی عملیاتی برای ارتقای کیفیت زندگی ساکنان را فراهم کرده است و روند بازآفرینی این محله با مشارکت مردم و رویکردی شفاف تسریع خواهد شد.



گام‌های پایانی بهسازی پیاده‌رو «دستغیب»

فاز دوم پروژه پیاده‌رو سازی خیابان شهید دستغیب با پیشرفت فیزیکی هشتاد درصدی در حد فاصل سه راه فلسطین تا تقاطع خیام روبه‌پایان است. شهردار منطقه یک با اعلام این خبر گفت: عملیات بهسازی پیاده‌رو و جدول‌گذاری در مساحت حدود ۱۰ هزار مترمربع و با اعتبار ۱۸۰ میلیارد ریال در حال اجراست و پیش‌بینی می‌شود تا پیش از نوروز به پایان برسد. محمود برهانی با اشاره به اینکه در پروژه پیاده‌رو سازی این معبر مبلمان شهری نیز در نظر گرفته شده است، ادامه داد: این پروژه گام مهمی در راستای ارتقای کیفیت محیط شهری و خدمات‌رسانی به شهروندان است.



جمع‌آوری گل‌های فصلی از آب‌نماها

مدیریت شهری منطقه یک برای حفاظت و پاک‌سازی فضای سبز این منطقه، پروژه‌های متعددی اجرا می‌کند. این اقدامات شامل آبیاری منظم، کاشت گل‌های فصلی، پاک‌سازی و هرس پوشش گیاهی در پارک‌هایی مانند جامی، ادب و مهر بوده است. جمع‌آوری گل‌های فصلی از آب‌نماها، سامان‌دهی محورهای اصلی مانند حاشیه تربیت و سناباد، همچنین خدمات فنی مانند جوی تراشی و سم‌پاشی درختان نیز انجام شده است.

● امکانات محدود اتوبوس‌ها

به گفته مسافران، اتوبوس‌های خط ۲۰۴ کمترین و ضعیف‌ترین امکانات سرمایشی و گرمایشی را دارند و مسافران در تابستان از گرما و در زمستان از سرما رنج می‌برند. هادی حامدیان می‌گوید: عمر این اتوبوس‌ها خیلی زیاد است و کار مفید خود را کرده‌اند و حالا که قدیمی شده‌اند، بارنگ کردن و انداختن روکش صندلی تازه، آن‌ها را راهی خط نوده کرده‌اند.

یکی دیگر از مسافران می‌گوید: تابستان امسال در اوج گرما از راننده اتوبوس خواستم کولر ماشین را روشن کند. راننده گفت روشن است. گفتم زیاد ترش کند. راننده گفت «از این بیشتر به موتورش فشار می‌آید. اگر هم خراب بشود، ۳۰ و ۴۰ میلیون تومان خرج تعمیرش است.» مسافران این مسیر، تنها راه چاره را اضافه کردن چند اتوبوس نو و جدید به این خط می‌دانند.

● وقتی کسی پاسخگو نیست

باتوجه به مشکلات ریز و درشت این خط و اتوبوس‌های آن، چند ماه قبل، جلسه‌ای عمومی با حضور مردم و نمایندگان سازمان اتوبوس‌رانی برگزار شده بود. علی‌رستگار مقدم، رئیس شورای اجتماعی محله نوده، می‌گوید: خط ۲۰۵ بهترین و نوترین اتوبوس‌ها را دارد؛ چون زیر نظر شهرداری فعالیت می‌کند، اما خط ۲۰۴ دست‌بخش خصوصی است و هیچ‌کس پاسخ‌گوی مشکلات آن نیست. این خط یکی از خطوط قدیمی بولوار توس و مشهد است؛ چرا باید چنین وضعیتی داشته باشد؟ راننده اتوبوس هم خود را ملزم به هیچ‌گونه پاسخ‌گویی نمی‌داند. ظاهراً فقط با دولتی شدن خط ۲۰۴ مشکلات برطرف خواهد شد.

● تحویل گرفتن خط فعلاً مقدور نیست

مسئول امور آموزش شهروندی سازمان اتوبوس‌رانی مشهد می‌گوید: اتوبوس‌های خریداری شده از نوع یورو هستند و چون از لحاظ ظاهری از مدل فعلی بزرگ‌ترند، در مسیر نوده نمی‌توانند به راحتی تردد کنند. به دلیل باریک بودن بولوار نجف، حتی اتوبوس‌های فعلی، مشکل تردد دارند. علیرضا خرمی می‌افزاید: متوسط عمر اتوبوس‌های این خط، ۱۰ تا ۱۲ سال است و نسبت به خیلی از خطوط، وضعیت بهتری دارند. درباره تحویل خط به سازمان چون قراردادها تا پایان سال است، در حال حاضر نمی‌توان کاری انجام داد، اما موضوع در دست بررسی است.



● زمان طولانی انتظار

یکی از مشکلات خط ۲۰۴ اتوبوس‌رانی، فاصله زمانی زیاد رسیدن اتوبوس‌ها به ایستگاه است، به طوری که گاهی این فاصله زمانی به بیست تا سی دقیقه هم می‌رسد و از آنجاکه بیشتر مسافران این خط، کارگران ساده و دانش‌آموزان هستند، زمان اهمیت زیادی برای آنان دارد. حسن صادقی، یکی از مسافران هرروزه این مسیر، می‌گوید: محل کارم جاده سیمان است. سرویس ما در میدان فهمیده می‌ایستد. باید تا ساعت ۷:۳۰ آنجا باشم. اگر یکی دو دقیقه دیرتر برسم، سرویس می‌رود و مجبورم با تاکسی، خودم را به کارگاه برسانم، وگرنه کارفرما گلایه می‌کند. مسافر دیگری می‌گوید: به دلیل کهنه و قدیمی بودن اتوبوس‌های خط، هرروز دوسه اتوبوس بین راه خراب و از خط خارج می‌شود. تا مسئول خط هماهنگ کند و اتوبوس جدید بفرستد، وقت طلایی مسافران برای رسیدن به مقصد هدر می‌رود.

مسافران این خط، کارگران ساده و دانش‌آموزان هستند که زمان، اهمیت زیادی برای آنان دارد

گلایه مسافران خط ۲۰۴ از خرابی و کم بودن ناوگان عمومی

اتوبوس‌های نو فعلاً به نوده نمی‌رسد!

هم قدم

۲

حسین برادران فرا جمعیت زیادی از دانش‌آموزان و کارگران برای رسیدن به مقصد خود عجله دارند و تلاش می‌کنند که سوار اتوبوس شوند. در همان ابتدای مسیر، صندلی‌ها و حتی راهرو پر می‌شود. راننده با این حرف که اتوبوس دیگری پشت سر است، می‌خواهد از هجوم مسافران به داخل اتوبوس جلوگیری کند اما هیچ‌کس گوشش پد هکار نیست.

به گفته مسافران، این وضعیت همیشگی خط اتوبوس محله نوده یا همان خط ۲۰۴ است. باتوجه به تحویل تعدادی اتوبوس جدید، مسافران این خط امیدوارند که سهمی از ناوگان عمومی جدید داشته باشند.

“

مدیران شهری در بازدید میدانی محلات منطقه ۲ بی‌واسطه پای درددل مردم نشستند
اولویت بندی مشکلات با مردم

شهر خبر

۲

شست‌وشوی روزانه ۶۳ ایستگاه

شهرداری منطقه ۲، در راستای ارتقای بهداشت و زیبایی محیط شهری، اقدامات نظافتی گسترده‌ای را به صورت روزانه انجام می‌دهد. براین اساس، روزانه ۶۳ ایستگاه عمومی شامل هشت ایستگاه بی‌آر تی و ۵۱ ایستگاه اتوبوس، شست‌وشو و نظافت می‌شود. هدف از این اقدامات، حفظ پاکیزگی محیط عمومی و تأمین فضایی سالم برای شهروندان است.

آغاز آسفالت مسیر دوچرخه اسماعیل آباد

عملیات آسفالت مسیر ویژه دوچرخه در پارک خطی حاشیه کال اسماعیل آباد آغاز شد. این پروژه که به مترای سیصد متر مربع و با استفاده از سی تن آسفالت در حال اجراست، برای ترویج فعالیت‌های ورزشی و توسعه شبکه حمل و نقل پاک در این محله اجرایی شود. این مسیر پس از تکمیل، در اختیار شهروندان قرار خواهد گرفت.

توقف ساخت و ساز غیرمجاز در هجرت

با حکم قضایی و توسط واحد نظارت بر ساخت و سازهای شهرداری منطقه ۲، از ادامه ساخت و ساز غیرمجاز یک واحد مسکونی در خیابان هجرت جلوگیری شد. اسکلت طبقه پنجم این ساختمان غیرمجاز به مساحت شصت متر مربع در راستای صیانت از حقوق شهروندان و اجرای قوانین شهرسازی، برش داده شد.

حسین بنایی منش، شهردار منطقه ۲، در

ادامه سلسله برنامه‌های محله‌گردی، این بار با همراهی مجید طهوریان عسکری، عضو شورای اسلامی شهر، از محلات مختلف از جمله اسماعیل آباد، حجت، نوده، مشهد قلی و شهید بصیر بازدید کردند. هدف این بازدید که با همراهی معاونان شهردار انجام شد، ارزیابی دقیق وضعیت محلات و شنیدن بی‌واسطه دغدغه‌ها و پیشنهادهای ساکنان بود. در این گشت و گذار میدانی، شهروندان با قدردانی از اقدامات مثبت شهرداری، خواستار توجه جدی‌تر به سایر نیازهای محله از جمله تکمیل آسفالت شبکه معابر، بازگشایی برخی راه‌های مسدود و رسیدگی به برخی دیگر از مشکلات عمرانی و خدماتی شدند.

همچنین در جریان این بازدید، روند اجرایی پروژه‌های شاخصی چون پارک خطی اسماعیل آباد و پل چپ گرد میدان فهمیده بررسی شد و مدیران بر تسریع تکمیل پروژه‌ها تأکید کردند.



داستان ازدواج مریم و جواد که از نجف آغاز شد
با شهادت به پایان نرسید

عشق شهید نمی شود

۲

داستان جلد

حاجتم را امام رضا^(ع) داد

روستای خلج، شاهد کودکی مریم بود. سال ۱۳۴۳ بود که او در سیزده سالگی بیمار شد و پدرش، آقاقربان، دستش را گرفت و راهی شهر شد تا نزد پزشک بروند. پس از دیدار پزشک، مریم به همراه پدر و یکی از دختر عمه هایش به حرم امام رضا^(ع) رفتند. در آنجا، مریم شاهد صحنه‌ای عجیب بود؛ دختر عمه اش قفلی را که به پنجره فولاد بسته بود، در دست گرفت و با گریه از امام هشتم حاجتش را خواست. مریم خانم تعریف می‌کند: از او پرسیدم چه می‌کنی. پاسخ داد: «اگر حاجت داری، از آقا بخواه. مثلاً بگو شب جمعه در کربلا باشم. اگر اجابت شود، این قفل در دست باز می‌شود.» من هم با اشتیاق، همان کار را کردم و در کمال تعجب، قفل در دستم باز شد. اشک می‌ریختم و با خوشحالی می‌گفتم شب جمعه در کربلا هستم. وقتی مریم به روستا برگشت، با اهالی خدا حافظی کرد و گفت به زودی به کربلا می‌رود. بسیاری از روستاییان به او خندیدند و گفتند حالش خوب نیست، اما امام جماعت مسجد، گفت: «این حرف را نزنید. هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود.» همسر شهید صفدری نفس عمیقی می‌کشید و ادامه می‌دهد: سرنوشت رانمی‌شود تغییر داد. در آن روز، فقط در فکر رفتن به کربلا بودم. همه به خیالاتم می‌خندیدند، اما همان شب، مردی از شهر به روستا آمد و به پدرم گفت: «خواهرت را در حرم دیدم.»

ماجرای این قرار بود که یکی از عمه‌های مریم، که در نجف سکونت داشت، سی سال از برادرش بی‌خبر مانده بود. همان زمان به مشهد آمده و به طور اتفاقی در حرم، یکی از همسایه‌های روستای خلج را دیده بود. آن مرد به خواهر آقاقربان گفته بود: «برادرت زنده است و هشت فرزند دارد.» فردای آن روز، عمه مریم را به روستا آورده بودند تا پس از سال‌ها، برادرش را ببیند.

هنگام خدا حافظی و وقتی عمه قصد برگشت می‌کند، پیشنهاد می‌دهد: من که همسری ندارم و تنها هستم، شیرین، دختر بزرگتان، با من به نجف بیاید. اما شیرین نمی‌پذیرد. در این لحظه، مریم پیش قدم می‌شود و می‌گوید: «اگر اجازه بدهید، من با شما بیایم.»

به این ترتیب مریم، با توبس و در کنار عمه اش، راهی سرزمین عراق می‌شود. در راه، به عمه می‌گوید: «دوست دارم شب جمعه در کربلا باشم.» عمه نیز او را به کربلا می‌برد و مریم، آن شب جمعه را در کنار ضریح امام حسین^(ع) سپری می‌کند.

صفائی همه چیز برای لحظه سال تحویل آماده

بود. بچه‌ها لباس‌های نو را پوشیده و منتظر پدر بودند. گوش به زنگ به در خیره شده بودند. قرار

بود پدر، دو ساعت مانده به تحویل سال برسد؛ مثل همیشه، یادست‌های پراز عیدی و چشم‌های خندان. اما آن روز، صدای زنگ در که بلند شد، نه نوید سالی تازه، که صدای سرد حقیقتی بود که قلب کوچکشان را می‌فشرد: پدر، دیگر با زنی گشت.

زندگی جواد و مریم، از همان آغاز، قصه‌ای بود شنیدنی. مریم خانم، در سیزده سالگی، دلش هوای کربلا کرد و یک شبه، با در آن مسیر گذاشت و زندگی مشترکش نیز در همان چاشنی گرفت. دست تقدیر آن‌ها را به ایران برگرداند. جواد آقا در راه انقلاب اسلامی، دو سال از سال‌های جوانی‌اش را در سیاهچال‌های ساواک گذراند و وقتی جنگ آغاز شد، او با زهم رفت؛ این بار به جبهه، با همان عشقی که همیشه در دلش زنده بود.

این رفتن‌ها و ماندن‌ها، هرگز سایه‌ای بر محبتشان نینداخت. جواد، همیشه با یاد همسر و فرزندانش، زندگی را پیش می‌برد و مریم صفدری، با صبوری و قامتی استوار، پناهگاه گرم خانواده بود. شاید امروز، شهید جواد صفدری بین خانواده نباشد، اما قصه عشقشان، همچنان در یاد مریم خانم زنده است.

ماندن اجباری در ایران

حرم حضرت علی^(ع) نجف خوانده و زندگی مشترک آن‌ها در همان شهر، با سادگی و قناعت آغاز می‌شود.

مریم برایمان تعریف می‌کند که با به دنیا آمدن اولین فرزندش، دوست داشته به دیدار پدر و مادرش برود. پس از چهار سال، بالاخره می‌توانند به ایران سفر کنند. اما گردش روزگار، نقش دیگری برایشان رقم می‌زند.

هم‌زمان با آمدنشان به ایران، فرمان صدام مبنی بر اخراج ایرانیان مقیم عراق صادر می‌شود. درهای بازگشت به ناگاه به رویشان بسته و آن‌ها که برای یک دیدار موقت آمده بودند، ناگزیر در وطن ماندگار می‌شوند تا فصل تازه‌ای از زندگی‌شان، این بار در خاک ایران، ورق بخورد.

مدتی از زندگی مریم در نجف می‌گذرد. یک روز ناوایی که در همسایگی‌شان، بوده با کنجکاو می‌پرسد: «شما که دختر نداشتید؛ این دختر جوان کیست؟» عمه، داستان سفر مریم از روستای خلج تا نجف را برایش تعریف می‌کند. مریم خانم تعریف می‌کند: چند ماه بعد، همان ناو که مردی دلسوز و مهربان بود، به عمه ام گفت: «جوان شریف و سالمی در مغازه من شاگردی می‌کند. از دو سالگی او را از ایران آورده‌ام و چون کس و کاری نداشته، نزد خودم بزرگش کرده‌ام. اگر موافق باشید، این دو با هم ازدواج کنند.»

عمه نامه‌ای به برادرش در ایران می‌نویسد و آقاقربان در پاسخ، می‌گوید: اختیارش با خودت است. این طور می‌شود که خطبه عقد مریم و جواد، در

هیچ ردپایی از جواد نبود

مریم خانم تعریف می‌کند: هر چه گشتم، اثری از جواد آقا نبود. بعدها فهمیدم ساواک او را گرفته است. ماه‌ها در جست و جویش بودم. از این اداره به آن اداره، اما ردپایش گم شده بود. دو سال تمام، در بی‌خبری مطلق به سر بردیم. نمی‌دانستم زنده است یا نه، کجاست و چه بر سرش آمده. در این مدت، با خیاطی روزگاری گذراندم و مخارج زندگی و نگهداری از فرزندم را تأمین می‌کردم. روزی در سفر به روستا، نامه‌ای به دستم رسید. بالاخره پیدایش کرده بودم. در زندان وکیل آباد مشهد بود. به دیدارش رفتم و پس از چندی، بالاخره آزاد شد. دوباره به مشهد بازگشتم. این بار جواد در قهوه‌خانه عرب‌ها و یک ناوایی کاری کرد تا زندگی را بچرخاند. اما آرامش باز هم دوامی نداشت. جنگ شروع شد و فصل تازه‌ای از زندگی را آغاز کردیم.

زندگی پرپیچ و خم آن‌ها ادامه داشت. مریم خانم می‌گوید: اوایل دهه ۵۰ بود. جواد آقایان عراقی می‌پخت؛ برای همین اوایل راهی شهرهای جنوبی مثل اهواز و خرمشهر شد تا در ناوایی‌های آنجا کار کند. تنها ماهی یک یا دو بار به مشهد می‌آمد تا ساری به ما بزند و دوباره به کارش بازمی‌گشت. بعد از مدتی، او ضاع تغییر کرد و او توانست در یک ناوایی در مشهد مشغول به کار شود. اما فعالیت‌های جواد به پختن نان محدود نبود. او که دل درگرو آرمان‌هایش داشت، با فعالیت‌های انقلابی آشنا شده بود و عکس امام خمینی^(س) را در مغازه‌ها پخش می‌کرد. وقتی پسرشان، محمد، در شب نوزدهم ماه رمضان به دنیا آمد، جواد آقا به همسرش گفت می‌رود شیر خشک بخرد... اما، دیگر برنگشت.

سهم ما از جنگ



دستانی پراز هدیه برای بچه‌ها می‌آمد و ساعت‌هایی وقفه با آن‌ها بازی می‌کرد. بچه‌ها نیز چنان به پدر وابسته شده بودند که دل‌کندن از او، هر بار دشوارتر از قبل می‌شد. در نبود جواد آقا، مریم خانم نیز دست از تلاش بر نمی‌داشت. او علاوه بر خیاطی که برای گذران زندگی‌شان بود، هرکاری از دستش برمی‌آمد برای کمک به جبهه انجام می‌داد تا سهم خودش را در این راه ادا کرده باشد.

حلیمه صفدری، دختر شهید که تا این لحظه گفت‌وگو در سکوت به حرف‌های مادرش گوش می‌دهد، به میانه حرفش می‌آید و با لبخندی بر لب می‌گوید: خوب یادم است مادرم آن زمان، تین ۱۷ کیلویی حیوانات را به خانه می‌آورد و پاک می‌کرد تا برای جبهه بفرستند. در روز هم چند ساعتی به مسجد می‌رفت تا به خانم‌های مسجدی کمک کند.

وقتی جنگ شروع شد، جواد آقا با چشمانی پراز شرم و عشق گفت «مریم جان... می‌دانم تا به حال، بار سنگین زندگی را به دوش کشیده‌ای. اما این بار، دلم می‌خواهد به جبهه بروم. شرمنده توام... بدان که هر ثوابی که داشته باشد، نصیب تو هم می‌شود.»

مریم اینجای صحبت که می‌رسد، مکث می‌کند و آهسته اشک‌هایش را پاک می‌کند؛ انگار خاطرات جواد از مقابل چشمانش می‌گذرد. پس از اندکی سکوت ادامه می‌دهد: او رفت. ابتدا به عنوان نانوا در جبهه خدمت می‌کرد. همه به او می‌گفتند «با این هشت بچه کوچکی که داری، بهتر است به خط مقدم نروی.» اما جواد گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و می‌گفت «من هم مانند دیگران برای دفاع از این آب و خاک آمده‌ام.»

هر بار که برای مرخصی به خانه می‌آمد، گویی عید بود. با

می‌دانستم خبر شهادت را آورده‌اند

چنان غرق افکارش شده که ناگهان خود را در میدان شهدا یافت. با آن دلشوره، نتوانست خرید کند و با دستان خالی بازگشت. وقتی بچه‌ها پرسیدند شیرینی کو، فقط گفت مغازه بسته بود.

او تعریف می‌کند: با آن دلشوره‌ای که داشتم برای آنکه بچه‌ها از پدرشان نپرسند، مشغول نماز شدم. ناگهان، صدای زنگ در حیات پیچید. بچه‌ها با شتاب در را باز کردند به این امید که باباست، اما به جای پدر، دو روحانی ایستاده بودند و سراغ مرا گرفتند. نمازم را تازه تمام کرده بودم، خود را به در رساندم. با دیدن آن دو، یقین کردم خواب دیشب پیامی داشته است. آن‌ها اول گفتند جواد مجروح شده است، اما می‌دانستم برای خبر شهادت آمده‌اند. دیگر تحمل نکردم. صدای شیونم بلند شد و با گریه‌های من، بچه‌ها هم متوجه شهادت پدرشان شدند. روز بعد تحویل سال ۱۳۶۱، به معراج شهدا رفتیم و پیکر جواد را تحویل گرفتیم. ۴۳ سال از آن روزها می‌گذرد. مریم خانم یکی از فعالان بسیجی محله ایثارگران است و در تمام برنامه‌ها شرکت می‌کرد و پای ثابت برنامه‌های فرهنگی بود. اما دو سال اخیر به خاطر مشکلات قلبی‌اش بیشتر در خانه می‌ماند و استراحت می‌کند.

او اواخر بهمن سال ۶۰ بود. جواد آقا صفدری، برای مرخصی به خانه آمده بود تا چند روزی را در کنار خانواده بگذراند. بچه‌ها، با دیدن پدر، ذوق زده شدند و خانه پراز شور و شوق بود. چند روز بعد، جواد آقا خبر داد که باید به جبهه برگردد. بچه‌ها خیلی ناراحت شدند. سال نو نزدیک بود و همه آرزو داشتند او کنار سفره عید همراهشان باشد.

مریم خانم، با چشمانی غم‌آلود، تعریف می‌کند: هر چه اصرار کردیم که تاپس از عید پیش ما بماند، گفت نمی‌شود. اما قول داد قبل از تحویل سال به خانه بیاید. او همیشه به قولش وفادار بود. بچه‌ها روز شماری می‌کردند، با این امید که پدر تا پیش از سال نو بازگردد.

شب قبل از عید، مریم خوابی دید که آرامشش را برهم زد. در خواب، جواد به او گفت «من باید بروم. سعی کن صبر حضرت زینب (س) را داشته باشی.» این کلمات، دلشوره‌ای شدید در وجودش ایجاد کرد.

صبح روز عید، خانه‌شان در محله ایثارگران آماده تحویل سال بود. بچه‌ها منتظر پدر بودند و مریم بی‌قرار بود. برای فرار از این بی‌قراری، بهانه کرد که می‌رود برای بچه‌ها شیرینی بخرد. اما در راه،



آخرین نامه پدر

هفت روز از مراسم گذشت، اما میهمانان هنوز در خانه بودند. پستیچی نامه‌ای برای‌شان آورد: حلیمه آن را گرفت. نامه‌ای از پدر. حلیمه، با تعجب، با خود گفت «پس کسی که به خاک سپردیم، پدر نبود؟» به پشت بام رفت و نامه را باز کرد. درونش ۹ کارت پستال بود، هر کدام برای یکی از فرزندان، و یکی هم برای همسرش: تبریک‌های عید از سوی پدر. حلیمه نامه را پنهان کرد تا پس از رفتن میهمانان، به مادر نشان دهد. این آخرین یادگاری از پدر بود.

عشق حلیمه به پدر، چنان عمیق بود که در نوجوانی، به پاس زنده نگاه داشتن یاد او، کتابی نوشت با عنوان «آخرین وداع». این کتاب، روایتی است از عشق، ایثار و وداعی که هرگز پایان نیافت. حلیمه خانم در این کتاب تمام خاطرات کودکی‌شان با پدر را به قلم تحریر درآورد و در هزار نسخه به چاپ رساند. سادگی این کتاب در بیان احساسات سبب شد تا حلیمه برنده سفر زیارتی حج شود.



راز پویایی مسجد حضرت رقیه (س) محله سعدآباد

اینجا کار مردم روی زمین نمی ماند

مکان نما

صدرامساجد، بخشی از هویت اجتماعی و معنوی محلات هستند. اما در این میان، برخی از آن ها به جز یک بنای عبادی، تبدیل به «خانه دوم» اهالی می شوند؛ زیرا آجر به آجرش را خودشان با عشق، ایمان، دلسوزی و همکاری کنار هم نشانداده اند. مسجد حضرت رقیه (س) در خیابان دانشسرای ۸ محله سعدآباد مشهد، یکی از همین مساجد هاست؛ بنایی که با عشق مردم و خیران ساخته شده است.

روایت ساخت این مسجد از سال ۱۳۵۸ آغاز شد؛ زمانی که یکی از باغ داران محله، قطعه ای از دارایی اش را برای رضای خدا کنار گذاشت تا اهالی محل، مسجدی نزدیک داشته باشند. از همان روزهای نخست، مسجد حضرت رقیه (س) فقط جای اقامه نماز نبود؛ پایگاهی بود برای انس، دوستی، حل اختلافات خانوادگی، اعزام رزمندگان، کمک به نیازمندان و تربیت نسل جدیدی از جوانان مسجدی.

قدیمی های محله و اعضای نخستین هیئت اماند رباره شکل گیری، ساخت، فعالیت ها و وضعیت کنونی این مسجد برای ماصحبت کردند.



پای کار مسجد است. او می گوید: کم کم با کمک های کوچک و بزرگ مردم، وسایل مسجد کامل شد و امروز هر چیزی که در آن دیده می شود، اثر قدم های مخلصانه مردم است.

شهادت ۳۲ اعزامی از مسجد

ساخت بنا که پیش رفت، نوبت اقامه نماز جماعت رسید. هنوز مسجد تکمیل نشده بود، اما عزم اهالی برای برپایی نماز از ساخت و ساز جلوتر بود. یکی از خاطراتی را که حاج شیخ عباس حیدری برای بقیه تعریف کرده است، آقا محمد علی بازگومی کند می گوید: اولین نماز جماعت را حاج شیخ عباس حیدری در کنار آقامرتضی توکلی و آقای وطن پرست در زیرزمین نیمه تمام مسجد اقامه کرد. نمازی سه نفره، اما پراز حس معنویت که بعد ها صدها نمازگزار را به این مسجد کشاند. این خاطره ای است که همیشه برای جوان ترها بازگو می کنیم تا برای کارهایشان، عزم راسخ و پشتکار داشته باشند.

مسجد حضرت رقیه (س) در دوران جنگ تحمیلی به پایگاه اعزام نیرو تبدیل شد. پایگاه بسیج شهید منتظری که در دل مسجد شکل گرفت، نقش بسیار مهمی در ثبت نام، اعزام و پشتیبانی جبهه ها داشت. آقامرتضی می گوید: این مسجد اعزامی های زیادی به جبهه داشته است و ۳۲ نفر از این افراد به شهادت رسیدند که عکسشان در مسجد نصب شده است.

آقامرتضی خاطرات دیگری هم از آن دوران دارد و می گوید: آن زمان همراه حاج آقا حیدری بانیان در محله می چرخیدیم و کمک های مردمی را جمع می کردیم و به پشتیبانی جبهه می فرستادیم. اکثر جوانان پایگاه، بارها به جبهه اعزام شدند.

مسجدی برای همه، از کودکان تا بزرگ سالان

این مسجد در طول هفته، برنامه های متنوعی دارد. قرائت و تفسیر قرآن و نهج البلاغه، برگزاری دعا و توسل و کمیل و مناسبت های مذهبی در طول سال و دعوت از روحانیون مختلف برای جلسه سخنرانی از راهکارهای جذب مخاطب است.

از روزهای اول تا امروز، یکی از هدف های مهم مسئولان مسجد، جذب مردم، به ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان به این مکان معنوی بوده است؛ امام جماعت مسجد، حجت الاسلام والمسلمین مسعودی، می گوید: یکی از راه های علاقه مند کردن مخاطب به ویژه در رده سنی کم، برگزاری مسابقات ورزشی، اعتکاف دانش آموزی، حلقه های صالحین و اردوهای تفریحی مخصوص گروه های سنی کودک و نوجوان است که مسئولیت این فعالیت ها را پایگاه بسیج نسل ظهور مسجد بر عهده دارد. همچنین برای جذب کودکان و نوجوانان، جوایز تشویقی در نظر گرفته شده است و بخش مهم بودجه مسجد به فعالیت های فرهنگی جوانان اختصاص می یابد.

زمین باغی، به مسجد تبدیل شد

مسجد حضرت رقیه (س)، امروز در دل خیابان دانشسرای ۸ واقع شده است، اما زمانی نه چندان دور، این محدوده هنوز خیابان کشی نشده بود و تنها باغ هایی داشت که بخشی از آن ها به نام عبدالمجید ادیان ثبت شده بود. مرتضی توکلی، هفتاد و شش ساله، از اولین اعضای هیئت امان و نخستین فرمانده پایگاه بسیج مسجد، می گوید: خدا بیامرز آقای آدمیان در میدان صاحب الزمان (عج) حمام داشت و باغ های زیادی در این اطراف متعلق به او بود. اهالی با او صحبت کردند و گفتند می خواهیم مسجدی نزدیک و در دسترس بسازیم. او هم سه قطعه از زمین های باغی اش را برای ساخت مسجد کنار گذاشت و از میان آن ها، این قطعه ششصد متری انتخاب شد. بعد هم سند را از دامادش گرفت و سپرد دست حاج شیخ عباس حیدری، اولین امام جماعت مسجد. همان جازا ما خواست که ساخت مسجد را شروع کنیم.

ساختن بادست های خالی اما پرامید

ساخت مسجد درست پس از پیروزی انقلاب اسلامی با همت مردم آغاز شد. اولین هیئت امانی مسجد را افرادی همچون حاج شیخ عباس حیدری، عبد... زارع، محمد علی قنیان، محمد تلافی، محمد نوروزیان، مرتضی توکلی و تعدادی دیگر از قدیمی های محله تشکیل دادند و همه یکدل بودند. با اینکه پول نداشتند، ایمان و نیت خالص، جای همه کمبود ها را برایشان پر کرد.

آقامرتضی خاطرات آن روزها را این طور توصیف می کند: جنگ تحمیلی شروع شد و مصالح ساختمانی کم بود. از شب تا صبح برای تهیه سیمان و آهن در صف می ایستادیم. هر کدام مسئول یک بخش بودیم. من سحرهایم رفته کمیته آهن در خیابان آخوند خراسانی. خیلی وقت ها همان جاتوی صف خوابان می برد. اما هیچ وقت دست خالی بر نمی گشتم.

خیرانی که آرام و بی نام آمدند و رفتند

یکی از بخش های زیبای تاریخ مسجد، حضور خیرانی است که نامشان شاید روی تابلو ها نیامده اما در محبتشان بر دیوارهای مسجد باقی مانده است. از جمله آن ها نصرت باقلوا، بانویی اصلالتاشیرازی است که سال هادر محله زندگی می کرد. او زمینی نزدیک بوستان ملت داشت و به آقای توکلی گفته بود که می خواهد سهم خودش از زمین را برای ساخت مسجد بدهد. آقامرتضی توکلی تعریف می کند که آن زمان همراه چند نفر از هیئت امان و نصرت خانم موفق شدند زمین را به فروش برسانند و نصف مبلغ را که سهم نصرت خانم بود، برای خرید آهن طبقه بانوان اختصاص دادند.

فرش های مسجد نیز از اتحادیه فرش ماشینی مشهد تهیه شد. محمد علی میر، یکی دیگر از اعضای هیئت امانی قدیم و همچنان

خدمت به مجاوران و زائران

مسجد حضرت رقیه (س) تنها محل عبادت نیست؛ بلکه مرکز کمک رسانی به نیازمندان حاشیه شهر نیز هست. ماهیانه یک یاد و گوسفند با کمک خیران قربانی می شود و گوشت آن به دست مستمندان می رسد. در حوادث مختلف مانند زلزله یا بحران هایی همچون جنگ غزه، کمک های مردمی از مسجد جمع آوری و ارسال می شود. امام جماعت مسجد می گوید: آشپزخانه مسجد، دوسال پیش به همت آقای قنیان راه اندازی شد. او یکی از نمازگزاران مسجد و فرهنگی بازنشسته است که دستی هم در آشپزی دارد و مسئولیت آشپزخانه را هم بر عهده گرفته است.

در سال های اخیر، مسجد در دهه آخر صفر، میزبان زائران امام رضا (ع) بوده است و موبک ها از فضای آشپزخانه برای خدمت به این زائران استفاده کرده اند.

اهالی محله تلاش کرده اند مسجد همیشه پرجمعیت باشد. حاج آقامسعودی توضیح می دهد: همان گونه که رهبر انقلاب تأکید کرده اند که مسجد، هسته مقاومت است و مقاومت فقط نظامی نیست، بلکه فرهنگی و تربیتی است، مانیز تلاش کردیم این هسته مقاومت فرهنگی را پررنگ نگه داریم.

به گفته او راز ماندگاری فعالیت های مسجد حضرت رقیه (س) مردمی بودن آن است؛ هیچ کار یا برنامه ای روی زمین نمی ماند. هر کس هر کاری از دستش برمی آید، انجام می دهد و همین روحیه باعث شده است مسجد حضرت رقیه (س) نه تنها جای عبادت، بلکه مرکز زندگی اجتماعی، فرهنگی و معنوی محله سعدآباد باشد.



گزارشی از برگزاری طرح «مغز بادام» ویژه پدربزرگ‌های ساکن محله فرامرز عباسی

طعم شیرین نوه دارشدن

● آموختن زندگی اجتماعی، نیاز فرزندان

عبدالرضا ساکنی، متولد سال ۱۳۳۹ و دارای ۹ نوه، یکی دیگر از پدربزرگ‌های حاضر در این مراسم است. او با اشاره به نقش مهم خانواده در اجتماعی شدن کودکان می‌گوید: در گذشته، خانواده‌ها بزرگ و پرجمعیت بودند. اولین هم‌بازی‌های ما در دوران کودکی، پسرها و دخترهای عمو، خاله و دایی بودند. مادرکنار بازی، رقابت، رفاقت، کمک و اجتماعی شدن را می‌آموختیم. به همین دلیل، نسل ما در برابر سختی‌ها مقاوم‌تر بود.

● فرزند بیشتر، برکت بیشتر

علی اصغر سلطانی، متولد سال ۱۳۳۶ و دارای ۶ نوه، یکی دیگر از حاضران در این مراسم، معتقد است زمانی که فرزندی به دنیایم آید، روزی اش را نیز با خود می‌آورد.

سلطانی در این باره می‌گوید: در زمان ما، تعداد بچه زیاد، نشانه خیر و برکت در خانه بود و هیچ پدر و مادری نگران این نبود که چطور باید شکم شش هفت بچه را سیر کند. درآمد پول کم بود، اما برکت داشت. وقتی برای خرید به بازار می‌رفتی، همه ما محتاج را می‌خریدی و باز هم مقداری از پولت باقی می‌ماند. اما امروز چند میلیون تومان پول با خودت می‌بری، باز هم کم می‌آوری.

وی در ادامه با اشاره به دلایل کاهش فرزندآوری می‌افزاید: بسیاری از پدرها و مادرهای جوان امروزی، به خاطر ترس از مسائل اقتصادی، فرزنددار نمی‌شوند. آن‌ها زمانی به این اشتباه پی می‌برند که دیگر خیلی دیر شده است.

پدربزرگ حاضر در این مراسم، دارای چهار نوه است و نوه بزرگش چهارده سال دارد؛ یعنی او در سن چهل سالگی طعم پدربزرگ شدن را چشیده است. گلبهار در توصیف این حس خوب و شیرین می‌گوید: تصور من از پدربزرگ بودن، یک آدم شصت هفتاد ساله با موهای سفید و عصایی به دست بود. اما من در آن زمان، موهای کاملاً سیاهی داشتم و هیچ حس خاصی از پدربزرگ شدن نداشتم. زمانی که نوه‌ام را در آغوش گرفتم، چنان حس خوب و شیرینی پیدا کردم که فقط برای پدربزرگ‌ها قابل درک است. بعضی از دوستان به شوخی می‌گفتند «رضا، چه زود پیر شدی!»

او در ادامه می‌افزاید: حالا وقتی با نوه چهارده ساله‌ام به پارک یا فروشگاه می‌روم، بسیاری از مردم می‌پرسند «دخترتان است؟» و من با افتخار و غرور می‌گویم «او مغز بادام من است».



حسین برادران فرا هفته گذشته، نمازگزاران مسجد عمار یاسر، حال و هوای دیگری داشتند. تعداد زیادی از پدربزرگ‌های محله فرامرز عباسی، برای حضور در طرح «مغز بادام» و مراسم ویژه تقدیر از پدربزرگ‌ها، در این محل حاضر شدند.

چند نفر از پدربزرگ‌ها در این برنامه درباره تعداد نوه‌ها و موفقیت‌های درسی و ورزشی آنان صحبت کردند. این برنامه که برای نخستین بار با هدف قدردانی از پدربزرگ‌های محله برگزار شده، حاصل همت شورای اجتماعی محله فرامرز عباسی و معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه یک بود.

● پدربزرگ چهل ساله

جواد رحیمی، یکی از اعضای شورای اجتماعی محله فرامرز عباسی، با بیان اینکه شصت پدربزرگ ساکن محله، به همت اعضای شورای اجتماعی و هیئت امنای مساجد محله، شناسایی و به این مراسم دعوت شدند، گفت: سن بیشتر پدربزرگ‌ها شصت سال به بالاست. رضا گلبهار و امید کریمی که هر دو متولد دهه ۵۰ هستند، کم‌سن و سال‌ترین پدربزرگ‌های حاضر در مراسم بودند. حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا خواجوی، امام جماعت مسجد عمار یاسر و سخنران مراسم، نیز با اشاره به تشویق اسلام به فرزندآوری ادامه می‌دهد: فرزندآوری همواره امری مقدس در اسلام بوده و فرزند، ضامن دوام و قوام خانواده و عشق همسران است. رضا گلبهار، متولد سال ۱۳۵۰، جوان‌ترین

نوجوان محله سجاد، ۲ سال پیایی در رشته شنای هنری
مدال طلای کشوری را کسب کرده است

هنر «ترنم»، زیر آب



● مسابقات چطور بود؟

اولین بار که در مسابقات شرکت کردم، کمی استرس داشتم. استخر ورزشگاه آزادی حجم آب زیادی داشت و برای ما جدید بود. اما از سال بعد، با تمرکز و تمرین بیشتر توانستیم تکنیک‌ها را بهتر اجرا کنیم و مدال به دست بیاوریم.

● در هفته چقدر تمرین می‌کنی؟

زمان مسابقات هر روز و روزی پنج ساعت تمرین می‌کنم که شامل حرکات کششی، بدن‌سازی و شنای هنری است. به جز آن، حداقل سه روز در هفته تمرین دارم.

● در چه استخرهایی تمرین می‌کنی؟

استخرهای یاس و سعدآباد؛ زیرا حجم آب و فضای کافی برای تمرینات شنای هنری دارند.

● چه برنامه‌ای برای آینده داری؟

می‌خواهم این رشته را حرفه‌ای ادامه دهم، در رده‌های بالاتر هم مدال کسب کنم و در آینده مربی این رشته شوم.

● در این مسیر چه کسانی مشوقت بودند؟

پدر و مادرم همیشه کنارم بودند و مربیانم بسیار زحمت کشیدند. از همه آن‌ها تشکر می‌کنم.

● رشته شنا چه کمکی به تو کرده است؟

انرژی بیشتری نسبت به هم‌سن و سال‌هایم دارم، اعتماد به نفسم افزایش یافته است و از زندگی لذت می‌برم.

● درباره رشته شنای هنری بیشتر توضیح بده؟

حرکات پا در این رشته اهمیت زیادی دارد و باید با نظم و دقت خاص انجام شود. کار تیمی هم در شنای هنری نقش مهمی دارد.

● چه مدال‌هایی کسب کرده‌ای؟

سال گذشته در مسابقات کشوری تهران، با تیم خراسان رضوی، مدال طلای تیمی کمتر از دوازده سال را کسب کردیم. ماه گذشته در اجرای دو نفره با ثمین بیات ترک، مدال طلای کشور و در مسابقات تیمی کمتر از دوازده سال، مقام اول را به دست آوردیم.



صدرا استخر و شنای برای ترنم تقی‌زاده، نوجوان دوازده ساله ساکن محله سجاد، پراز حس خوب و سبزی زندگی است. او که از شش سالگی پایش به آب باز شده، حالا سال‌هاست که به صورت حرفه‌ای، رشته شنای هنری را دنبال می‌کند. ترنم در دو سال گذشته با تیم خود در مسابقات کشوری خوش درخشیده است و توانسته مدال طلای فردی و تیمی را به دست بیاورد.

● چطور شد که سراغ این رشته رفتی؟

پدرم همیشه علاقه زیادی به ورزش داشت و از کودکی من و برادرم را تشویق می‌کرد که یک رشته ورزشی را به طور حرفه‌ای دنبال کنیم. برادرم شناگر است و من هم از شش سالگی آموزش شنا را شروع کردم.

● فکر می‌کردی روزی قهرمان شوی؟

هرکاری را که شروع می‌کنم، دنبال بهترین نتیجه هستم و همه تلاش‌م را می‌کنم. شنا نیز برای من همین‌طور است و همیشه با تمرکز و پشتکار پیش می‌روم.

● چطور با رشته شنای هنری آشنا شدی؟

سه سال پیش به استخر ارمان رفتیم و با اولین مربی ام، خانم فائزه غلامپور، آشنا شدم. دیدن تمرینات و تکنیک‌ها باعث شد این رشته را انتخاب و آن را حرفه‌ای دنبال کنم.



زرکش، مشهدقلی، نوده، حجت، نوید، فدک، کوی امیرالمؤمنین^(ع)، هدایت، ایتارگران، قدس، ابوطالب، هنرور، سمزقند، آیت...، عبادی، شهیدفرامرز عباسی، بهاران، خین عرب، اسماعیل آباد، کارخانه‌قند، عبدالمطلب، شفا، شهیدمطهری، عامل، حسین‌یاشی، کاشانی

محلات منطقه‌ها

۱ احمدآباد، راهنمایی، فلسطین، سجاد، آبکوه، ارشاد، صاحب‌الزمان^(ع)، سعدآباد، شهیدکلاهدوز، گوهرشاد، کوی دکتر



○ شیرین مجیدی از فاروج برای درمان به مشهد آمده است. او با دیدن پرچم مشکی مراسم عزاداری حضرت فاطمه^(س) به این نمایشگاه آمده است و از حضور در این فضا حس معنوی خوبی دارد.



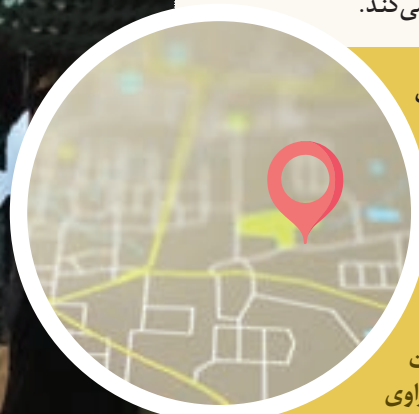
○ غرفه تفکر و سؤال اولین جایی است که مخاطب با آن روبه‌رو می‌شود. غلامعلی رستگار، عضو هیئت مکتب‌الحسین^(ع) بولوار توس و از برگزارکنندگان نمایشگاه است. او به سابقه نوزده ساله برپایی این نمایشگاه در دهه فاطمیه اشاره می‌کند.

نمایشگاه مفهومی به مناسبت دهه فاطمیه در بولوار توس برپاست



قصه یاس کبود

صدرا به مناسبت شهادت حضرت زهرا^(س) نمایشگاه معنوی یاس کبود در خیمه الزهرا^(س) بین توس ۶۳ و ۶۵ برپاست. این نمایشگاه از غرفه‌های مختلف تشکیل شده است و داستان سقیفه بنی ساعده را از زمان رحلت حضرت محمد^(ص) تا زمان شهادت حضرت فاطمه^(س) روایت می‌کند. بازدیدکنندگان بعد از عبور از این غرفه‌ها که داستان آن از سوی راوی بیان می‌شود، به غرفه امام زمان^(عج) و در پایان به غرفه شهدای رستند. این نمایشگاه به همت حوزه ۲ حضرت معصومه^(س) و پایگاه بسیج خواران این حوزه، پایگاه بسیج حوزه ۲ بلال، هیئت‌های مساجد حضرت زینب^(س)، چهارده معصوم^(ع)، امام حسن مجتبی^(ع) و شورای اجتماعی محله نوده در بولوار توس برپا شده است.



○ زهره شمشاد، فرمانده حوزه ۲ حضرت معصومه^(س)، به همراه سایر بانوان پایگاه بسیج در غرفه شهدا حضور دارند و به سؤالات بازدیدکنندگان پاسخ می‌دهند. او می‌گوید: با شناخت راه شهدا و شنیدن داستان هایشان می‌توانیم از آن‌ها در زندگی الگو بگیریم.



عکس: میترا صدرا/شهرآرا

○ امیرحسین ناصری و ابوالفضل رستگار در غرفه‌های نمایشگاه حضور دارند و بازدیدکنندگان را راهنمایی می‌کنند. آن‌ها عضو پایگاه بسیج حوزه ۲ بلال هستند و در این ۱۰ روزه عزاداران حضرت فاطمه^(س) خدمت می‌کنند.